

عکسی که زینت بخش اتاق رهبر انقلاب شد

حمید داودآبادی خبرنگار و نویسنده دفاع مقدس در اینستاگرامش از عکسی یاد کرد که بر دیوار اتاق رهبری نصب شد.



حمید داودآبادی خبرنگار و نویسنده دفاع مقدس در اینستاگرامش از عکسی یاد کرد که بر دیوار اتاق رهبری نصب شد. داودآبادی نوشت: اوایل بهمن ماه 1377 بود و بعد از ماه مبارک رمضان. همراه "مسعود دهنمکی" و فرزندانم سعید و مصطفی - که آن موقع هفت و هشت سال بیشتر نداشتند - خدمت مقام معظم رهبری بودیم. نماز جماعت مغرب و عشا در جمعی کوچک به امامت آقا خوانده شد و آقا همان جا روی سجاده برگشت رو به ما و حال و احوال و گپ و گفت شروع شد. تازه نشریه شلمچه، به ضرب و زور "عطاالله مهاجرانی" وزیر ارشاد اصلاحات تعطیل و قلع و قمع شده بود. مسعود تقویم زیبایی را که در نوع خود در آن زمان بی نظیر بود، با خود آورده بود تا تقدیم آقا کند. سررسید جالب "یاد یاران" با تصاویر رنگی شهدا که در نوع خود اولین بود. آقا، سررسید را گذاشت جلوی من و شروع کرد به تورو. برای هر کدام از شهدا که تصویرش را می دید، خاطره یا نکته ای می گفت. از شهید "سیدمجتبی هاشمی" که فرمود: "آقا سید برای خودش در آبادان حال و هوایی داشت." تا شهید "عباس بابایی" که آقا خواب زیبایی را که چند شب قبل از آن شهید دیده بود، تعریف کرد. شهید "محمود کاوه" که آقا از آشنایی اش با خانواده آن عزیز در مشهد گفت و شهیدان دستواره که چند روز قبل از آن، به سر مزار آن سه برادر شهید رفته بود و ... هر کدام از تصاویر زیبا، احساس آقا را با خود همراه داشت.

مثلا عکس شهید "علی اشمر" - قمرالاستشهادیین لبنان - برای آقا خاطره آخرین دیدار پدر آن شهید و برادر بزرگ تر او محمد را به همراه داشت، که حاج منیف گفته بود: "آقا، من حاضرم همین پسر محمد را هم به راه اسلام و ولایت فدا کنم." و آقا که بر پیشانی محمد بوسه زده بود؛ و چندی بعد، محمد اشمر در عملیات مقاومت جنوب لبنان، با گلوله صهیونیست ها که بر پیشانی اش نشست، به شهادت رسیده بود. از بقیه بگذریم. همه اینها را گفتم تا به این جا برسم.

آقا در بین صحبت هایش فرمود: "تصویر شهیدی در اتاق من هست که بسیار زیباست و خیلی به آن علاقه دارم." وقتی پرسیدم متعلق به کدام شهید است؟ ایشان فرمود که نامش را نمی دانم. سپس به آقا میثم - فرزندش - گفت که برو و آن عکس را بیاورد.

دقایقی بعد که صحبت ها درباره عظمت شهدا گل انداخته بود، آقا گفت: "حتما باید شما اون عکس رو ببینید." سپس رو به میثم کرد و مجدداً گفت: "شما برو اون عکس شهید رو از اتاق من بیا." که آقا میثم رفت و سرانجام عکس را آورد کارت پستال کوچکی بود از شهیدی با بادگیر آبی، که بر زمین تفتیده شلمچه آرام گرفته بود. زیر آن هم نام شهید را زده بودند.

عکس را که آورد، آقا با احترام و ادب خاصی آن را به دست گرفت و رو به ما نشان داد. همان طور که آن را جلوی چشم ما گرفته بود، فرمود: "شما به چهره این شهید نگاه کنید، چقدر معصوم و زیباست ... الله اکبر ... من این را در اتاق خودم گذاشته ام و به آن خیلی علاقه دارم."

ناگهان یاد کلامی از دوست عزیزم "حسین بهزاد" افتادم. به آقا گفتم: "آقا، یک نکته مهمی در این عکس هست که مظلومیت او را بیشتر می رساند."

آقا نگاه عمیقی به عکس انداخت و با تعجب پرسید که آن نکته چیست؟ که حرف حسین بهزاد را گفتم: "این بسیجی، با سربند خود لوله اسلحه اش را بسته که گردوخاک وارد لوله اسلحه نشود، یعنی این شهید هنوز به خط و صحنه درگیری نرسیده و با اسلحه اش هنوز تیر شلیک نکرده است."

با این حرف، آقا عکس را جلوتر برد و در حالی که نگاهش را به آن عزیز دوخته بود، با حسرت و با حالتی زیبا فرمود: "الله اکبر ... عجب ... سبحان الله ... سبحان الله"

دست آخر، آقا مسعود زرنگی کرد و از آقا خواست تا اجازه دهد عکس آن شهید را به عنوان یادگار به او بدهد. آقا هم پذیرفت و روی دست راست شهید بر عکس، امضا کرد و به عنوان یادگار به مسعود داد.

"هادی ثنایی مقدم" یازدهم تیرماه 1351 در شهرستان لنگرود به دنیا آمد. این نوجوان بسیجی روز 23 دی ماه سال 1365 در منطقه عملیاتی شلمچه به شهادت رسید اما پیکرش هیچگاه بازنگشت. همزمان او از نحوه شهادتش بر اثر اصابت مستقیم تیر می گویند یادآور می شوند که هادی به همراه تعداد زیادی از شهدا به کنار جاده انتقال داده شد. پارچه سفید به همراه چوبی در کنار او قرار داده شد تا آمبولانس ها راحت او را پیدا کنند و به عقب برگردانند. آنها از آن محل دور شدند، آمبولانس ها تعدادی از شهدا را به سمت پشت خط آورد ولی خبری از پیکر هادی نبود.

تا به امروز کسی نفهمیده است بر سر پیکر شهید هادی ثنایی مقدم چه آمده است؟ عده ای می گویند احتمال دارد گلوله خمپاره ای به کنار پیکرش خورده و او را در زیر خاک پنهان کرده و همین امر باعث شده است که آمبولانس ها او را پیدا نکنند.